

خامنه‌ای ضعیف‌تر از همیشه: انتخاب رژیم، تندوریِ رادیکال یا تغییرِ تدریجی است

کارولین مانژه - تیر ماه ۱۴۰۴

فریبا هشترودی، نویسنده‌ی فرانسوی-ایرانی و سرپرست انجمن محسن هشترودی، هنگام حمله اسرائیل در ایران حضور داشت. او نویسنده کتابی درباره علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی است که دعوت ما را برای گفت‌وگویی با مجله پاریس مچ پذیرفته است.

پاری مچ: کی به ایران رسیدید و آنجا چه می‌کردید؟

فریبا هشترودی: من روز ۱۸ مه به ایران آمدم، در قالب انجمن «محسن هشترودی» که به نام پدرم است؛ پدرم ریاضیدان بزرگی است که هنوز در ایران مورد احترام است و خودش فرزند یک آیت‌الله است که به نوعی یکی از بنیان‌گذاران اولین قانون اساسی ایران در سال ۱۹۰۶ بود. من سه کار مهم داشتم.

اول، شرکت در افتتاح کتابخانه فرانسه‌زبان دانشگاه تهران که به تازگی ۹۰۰ کتاب به نام خواهر مرحومم به آن اهدا کرده بودم و این کار را انجام دادم، بدون آنکه از انتقاد شدید سرکوب غیرقابل قبول تظاهرات دانشجویی و جنبش «زن، زندگی، آزادی» دریغ کنم.

دوم، با سدریک ویلانی، عضو افتخاری انجمن و حامی ثابت قدم ما، پروژه‌ای داشتیم برای اهدای جایزه ریاضی به شکل بورس تحصیلی به دانشجویان ایرانی و من می‌خواستم با حضور در ایران، سفیر این پروژه باشم.

هم‌زمان، من حامل نامه‌ای از آقای ویلانی بودم برای درخواست آزادی ژاک پاریس، او هم استاد ریاضی بود، و شریک زندگی‌اش، سسیل کولر، دو فرانسوی که از سال ۲۰۲۲ در ایران زندانی هستند. باید این نامه را تحویل می‌دادم که این کار را کردم، به شخصی نزدیک به بدنه اساتید تا آن را به امضای همه انجمن‌های معلمان دبیرستان‌ها برساند و سپس آن را به رئیس‌جمهور کنونی ایران تحویل دهد، همراه با نامه‌ای از طرف خودم با همان درخواست‌ها و درخواست ملاقات. این مسیر خیلی امیدوارکننده بود. شاید موفق می‌شد، شاید نه، هرگز نخواهم دانست چون جنگ آغاز شد.

اما پیش از آن، من فرصت داشتم چندین دانشجوی فعال دختر و پسر را ملاقات کنم که انجمن در دو سال گذشته به آن‌ها کمک کرده بود، با دادن بودجه‌ای که به آن‌ها کمک کرد تحصیل‌شان را ادامه دهند، مشکلات سلامتی‌شان را برطرف کنند یا هزینه‌های وکالت برای کسانی که به خاطر اعتراض زندانی شده بودند را بپردازند.

من آنها را درست روز قبل از حمله ملاقات کردم. یادم است دختری جوان به من گفت که به ویژه دانشجویان دختر همچنان مصمم مانده‌اند. هر دوی ما اشک می‌ریختم. او چیزی را که من دیده بودم تایید کرد؛ یعنی اینکه واقعاً زنانی را می‌بینیم که در دانشگاه روسری نمی‌پوشند، اما این فقط آرامش ظاهری است. او می‌گفت اوضاع همچنان بسیار سخت است، دستگاه قضایی جمهوری اسلامی قدرت دارد و سرسخت است. دوستان دانشجوی آنها هنوز در زندان هستند.

قبل از خداحافظی، از من خواست که به حمایت مالی از آنها ادامه دهم، چون این دانشجویان که هیچ چیزی نمی‌تواند جلویشان را بگیرد، قصد داشتند با شروع سال تحصیلی، مبارزه‌ای گسترده را دوباره آغاز کنند. او گفت پول ارسالی صرف کمک به کسانی خواهد شد که در صورت مشکل جرات ورود به مبارزه را داشته باشند: پرداخت هزینه وکیل در صورت بازداشت، پرداخت وثیقه و غیره.

همان شب، من با دوستان فعال در سینما و تئاتر و فعالان حقوق بشر به تماشای نمایشی نشستیم که به دلیل ممنوعیت، در یک زیرزمین در تهران اجرا می‌شد، چون مقاومت زیرزمینی هرگز متوقف نمی‌شود. این نمایش درباره آسیب‌های جنگ ایران و عراق بود و فردای آن روز اولین بمب‌های اسرائیلی بر تهران فرود آمدند. چه طنز تلخی!

پ.م: کسی انتظار این حمله را داشت؟

این یک شوک همگانی بود. هیچ کس نمی‌توانست انتظارش را داشته باشد. در روزهای قبل، با نماینده یهودیان ایرانی که سال‌ها نماینده مجلس بود و به ژئوپولیتیک نیز علاقه‌مند است، ملاقات کرده بودم. او ساعت‌ها برایم با استدلال‌های فراوان توضیح می‌داد که اسرائیل هرگز جرات حمله به ایران را نخواهد داشت. یک کارشناس دیگر ژئوپولیتیک، استاد دانشگاه که به خاطر انتقاد آشکار از سیاست خارجی رژیم نسبت به اسرائیل و غرب زندانی شده بود، همچنین قسم می‌خورد که جنگی در کار نخواهد بود... هیچ کس انتظارش را نداشت.

بعد از این شوک بزرگ، همه به هم ریختند. صبح اول پس از بمباران‌ها، به خیابان‌های مرکز شهر تهران رفتم.

مردم گیج و شوکه به نظر می‌رسیدند. باورشان نمی‌شد، به‌ویژه نسل جوانی که جنگ ایران و عراق را تجربه نکرده بود. اما برخی افراد مسن‌تر که آن دوران را تحمل کرده بودند، بلافاصله به من گفتند: «ما توی دردسر بزرگی هستیم...» چند روزی بود که خسارت‌های زیادی رخ داده بود. وقتی هتلی که در آن اقامت داشتم به من گفت باید تعطیل شود، مجبور شدم به خانه دوستانم در غرب تهران، نزدیک فرودگاه مهرآباد بروم. در یک شب فقط ۳۵ انفجار را شمردم. فردای آن روز اشتباه کردیم و بیرون رفتیم، از آن زمان دیگر نمی‌توانم نور را تحمل کنم و همیشه عینک آفتابی می‌زنم. نمی‌دانم چه چیزی در هوا بود که ما را آلوده کرد.

هر روز خبرهایی می آمد که قلبم را می شکست. آن کارمند هتل که خانه اش ویران شده بود، همسایه هایش زیر آوار مانده بودند، دو کودک ژیمناست، دختری ۱۲ ساله و یک جودوکار کوچک، که در بمباران همان منطقه کشته شدند... برخی محله ها و مناطق، مانند تبریز، خسارت های بزرگی دیدند. این که بگوییم تمام اهداف نظامی بودند درست نیست؛ غیرنظامیان هم قربانی این جنگ علیه زیرساخت های هسته ای شدند. بعد از آن که ایرانی ها یک بیمارستان اسرائیلی را هدف گرفتند، اسرائیلی ها دو موشک به بیمارستان شناخته شده سپاه پاسداران زدند، درست کنار خانه دختر خاله ام که نزدیک بود غش کند...

امروز درباره ی ۶۸۰ غیرنظامی کشته شده صحبت می شود، اما تعداد تلفات بیشتر خواهد شد وقتی اجساد همه کسانی که زیر آوار مفقود شده اند پیدا شود. سه روز پس از شروع بمباران های اسرائیل، من شبانه به سمت شمال حرکت کردم، مانند بسیاری از ساکنان تهران که اسرائیلی ها آنها را مجبور به تخلیه محله هایشان کرده بودند. مردم می گفتند: «این همان نقشه غزه است...» طی کردن ۲۰۰ کیلومتر ده ساعت طول کشید. آنجا زندگی کاملاً عادی جریان داشت، مغازه ها پر بودند، زن ها برای خرید تخفیف ها می دویدند... هیچ چیز کم نبود، اما قیمت اجاره ی کوچک ترین اتاق به خاطر تقاضای همه ی کسانی که از جنگ فرار می کردند، سر به فلک کشیده بود. آنجا، در کوه ها، جنگ را حس نمی کردیم، اما در صحبت های روزانه چرا.

در میان مردم هر فرصتی برای تخلیه ی احساسات غنیمت شمرده می شد، چون اضطراب بسیار زیاد بود. من از دور شاهد «مهمانی های سلطنت طلبان» بودم؛ نه آنقدر برای درخواست بازگشت سلطنت، بلکه بیشتر برای جمع شدن در حالتی از مستی جمعی و فراموش کردن ترس ها.

پ.م: نظر شما چیست، آیا اکثریت ایرانی ها هنوز از رژیم حمایت می کنند؟

خیر، اما آن ها از ایران دفاع می کنند. من اصطلاح «روشن فکر» را دوست ندارم، اما بگذارید بگویم همه کسانی که در ایران فکر می کنند، اتفاق نظر دارند که یک کشور با بمب آزاد نمی شود، و به ویژه نه توسط نتانیا هو... که برای بسیاری از ایرانی ها یک جنایتکار جنگی به حساب می آید.

این که ایرانی ها، غرق در مشکلات، از رژیم به خاطر صرف هزینه های هنگفت در حمایت از گروه های تروریستی مثل حماس یا حزب الله انتقاد می کنند، به این معنا نیست که نسبت به آنچه غیرنظامیان غزه یا لبنان تحمل می کنند بی تفاوت باشند. باید این را خوب فهمید.

گاهی صداهای دیگری هم شنیده می شود، مثل راننده تاکسی ای که به من گفت درباره اسرائیلی ها: «بیایند، بیایند و همه چیز را بمباران کنند، تمام شود!» این واکنشی بود پر از خشم نسبت به رژیم، احساسی و هیجانی. اما وقتی جنگ

جدی شد و ترس طولانی شدن آن به وجود آمد، بیشتر مردم از این آشوب که نهایتاً توسط ترامپ محکوم شد، بیمناک شدند. گفتمان تغییر کرد و رژیم هم در این زمینه بی‌محابا از این فضا سوءاستفاده می‌کند...

پ.م: در دو روز اول جنگ به نظر می‌رسد شاخه نظامی رژیم به شدت تضعیف شده بود. قبل از عزیمت شما و روز آتش‌بس، رژیم ایران تا این حد ضعیف به نظر می‌رسید؟

ابتدا شوکه شدند، اما خیلی زود خودشان را جمع و جور کردند و دوباره سازماندهی شدند. مدرکش این است که اسرائیل خسارت‌های بسیار بیشتری دیده تا آنچه که می‌خواهد بگوید یا نشان دهد. از آنجا که مردم پناهگاه نداشتند، دولت تلاش کرد تا از قطع آب و برق جلوگیری کند. باید گفت در میان نظامیان ایرانی که هدف حملات اسرائیل بودند، عده‌ای از اصلاح‌طلبان نیز بودند... همچنین تعداد زیادی از نیروهای ارتش، از جمله قهرمانان جنگ ایران و عراق کشته شدند و ایرانی‌ها به ارتش (نه سپاه) وابسته‌اند.

پ.م: الان چه اتفاقی ممکن است در ایران بیفتد؟

از همان ابتدا که حملات اسرائیل شروع شد، بازداشت‌ها در ایران افزایش یافته. افرادی که مظنون به همکاری با موساد هستند — که در بسیاری موارد درست است — دستگیر شده‌اند. برخی نگران هستند که این بازداشت‌ها بهانه‌ای شود برای سرکوب مخالفان توسط دستگاه قضایی بسیار سرسخت و سرکوبگر.

اما شاید هم برای حفظ بقا، جناح اصلاح‌طلب رژیم که متوجه شده جمهوری اسلامی نمی‌تواند بدون دادن امتیاز به شهروندان خسته از اوضاع ادامه دهد، تغییراتی انجام دهد.

سؤال دیگری که هنوز بی‌جواب مانده این است که برخی گفته‌اند درست قبل از حملات آمریکایی‌ها — و برخی حتی می‌گویند شاید یک هفته قبل — ذخایر اورانیوم غنی‌شده جابه‌جا شده تا نابود نشود. اگر این درست باشد، ایران دنبال زمان بیشتر برای ادامه این برنامه است و اسرائیلی‌ها ممکن است دوباره حمله کنند. هیچ چیز قطعی یا آرام نشده است.

پ.م: شما که کتابی درباره رهبری جمهوری اسلامی، «علی خامنه‌ای» (علی خامنه‌ای و اشک‌های خدا، نشر گالیمار) نوشته‌اید، امروز فکر می‌کنید چه در سر دارد؟ آیا به نفث است که به آتش‌بس پایبند باشد؟

فعلاً فکر می‌کنم آتش‌بس را رعایت خواهد کرد. باید بدانید که علی خامنه‌ای، هرچند بسیار مخفی‌کار و باهوش است، به نظر می‌رسد که کمی از مدار خارج شده؛ هم به‌خاطر بیماری‌اش — که سال‌هاست می‌دانیم مبتلا به سرطان است — و هم به‌دلیل تضعیف بسیار زیادش در این اواخر، به‌ویژه پس از جنگ، به‌خاطر تلاش‌های آشکار پسرش، مجتبی، برای تحمیل جانشینی‌اش، که هم از طرف آیت‌الله‌ها و هم جامعه مدنی منفور است.

وقتی اسرائیلی‌ها حمله کردند، متوجه شدید که خامنه‌ای اعلام کرد تصمیم‌گیری درباره ادامه کار را به فرماندهان سپاه پاسداران سپرده است. این یک نوع کناره‌گیری بود...

همچنین، شب قبل از آتش‌بس، او سه جانشین معرفی کرد که نامی از آنها نبرد، ولی این اقدام نشان می‌دهد او به غیاب خود فکر می‌کند.

و از نظر من مهم‌ترین نکته این است که در آخرین سخنرانی تلویزیونی‌اش از پناهگاه خود، علی خامنه‌ای حتی یک بار هم از اسلام یاد نکرد و به جای آن به نمایندگی از ملت ایران صحبت کرد. این می‌تواند موقتی باشد، ولی شاید نشان‌دهنده تغییر دوره‌ای باشد.

در واقع فقط دو گزینه وجود دارد: یا سخت‌گیران و تندروهایی که بخش اعظم قدرت را در دست دارند، با بهانه این جنگ سرکوب را ادامه دهند، یا تغییر تدریجی‌ای اتفاق بیفتد تا به خواسته‌های مردم پاسخ داده شود و رژیم بتواند بقا پیدا کند. بدترین و بهترین حالت‌ها ممکن است رخ دهد. تنها چیزی که مطمئنیم این است که این جنگ همه چیز را تسریع کرده است.